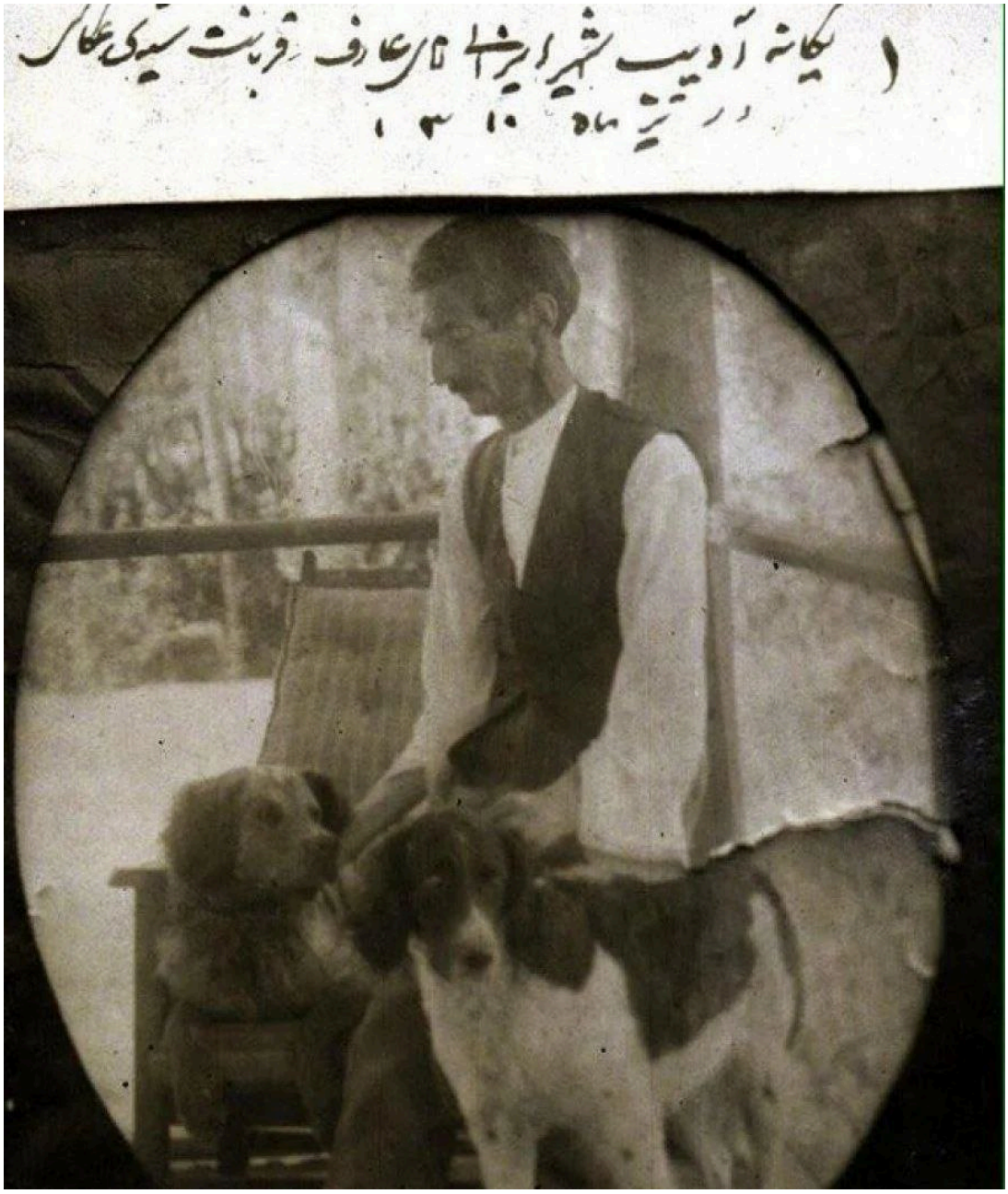

روایت کشتن سگ عارف قزوینی

برای اذیت کردن عارف مردم روستا، "مینو" یکی از سگ های عارف را با زهر مسموم کردند و کشتند.او نوشته است "یکی از سگ های مرا که اگر بگویم تمام علاقه و محبت من در زندگانی بود دروغ نگفته ام کشته و مرا تا آخرین نفس ناراحت و دچار شکنجه ی روحی کردند.

بی اختیار چنان نعره میزدم که هر که در آن ده ویران شده در اطراف من بود آسوده نبود.عارف بر خلاف عامه ی مردم که جنازه ی حیوانات را به رودخانه

می انداختند سگش را دفن کرد. این کار بهانه ای شد که عارف با دفن سگش با امام زاده توهین کرده است.

شورش کرده و ده یازده روز حکم به بستن بازار (بروجرد) و اجتماع در مسجد شاه کردند.با حرکت جمعیت برای کشتن عارف،او به روستای "سره‌بند" گریخت و زمستان را در آنجا گذراند.

"فشار چرخ نیاورد خم به ابروی من
و لیک شد کمرم خم ز مرگ مینوی من"

از کتاب "چرخ بی‌آیین" - فرهود صفرزاده